

گفت و گو با خانواده شهید ناو «دنا»، ناواستوار یکم ابوالفضل حسینی خزان

به عمق آب هارفت جایی که خدا نزدیک تر است

۵۰۴



رنگ عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

شهروند محله شهید قربانی با نیسانش در خدمت
جبهه انقلاب است

سپر دفاعی محله

۷



شیب بندی نامناسب بوستان نرگس و آب گرفتگی
برای مردم هزینه تراشیده است

۲

رطوبتی که
به جان خانه ها افتاده

حمایت گروه جهادی حضرت زینب (س)
از نیازمندان، با حفظ کرامت همراه است

۶

گره گشایی در سکوت
مهرورزی در عمل



بخشی از دیوار که بر اثر آب گرفتگی دچار رطوبت شده است

شیب بندی نامناسب بوستان نرگس و آب گرفتگی برای مردم هزینه تراشیده است

رطوبتی که به جان خانه‌ها افتاده



محمدرضا فیضی اباران که می بارد، همسایه های بوستان نرگس در خیابان شهیدان نظام دوست ۴ دلشان می لرزد. فضای سبزی که قرار بود برای ساکنان این محله نفس تازه ای باشد، حالا به گفته اهالی، به منبع رطوبت، نم و ترک در دیوارها تبدیل شده است. حدود ۷ سال پس از افتتاح بوستان نرگس، شماری از خانواده های ساکن در خانه های چسبیده به این پارک می گویند شیب بندی نامناسب زمین بوستان، آب باران راپشت دیوار منازلشان جمع می کند؛ مسئله ای که به تدریج از گلایه محلی به یک نگرانی جدی درباره ایمنی و دوام سازه های خانه ها تبدیل شده است. این گزارش روایت شهروندانی است که سهمشان از همسایگی با بوستان، اضطراب و نگرانی است.

● دلمان به پارک خوش بود، ولی...

علیرضا قربانی یکی از شهروندان قدیمی محله عباس آباد است که خانه اش درست چسبیده به بوستان نرگس قرار دارد. او از مشکلی می گوید که به گفته خودش حدود ۱۰ سال مسکونی درگیر آن هستند. قربانی با اشاره به گذشته توضیح می دهد: حدود ۷ سال پیش، بوستان نرگس اینجا ساخته شد. آن زمان خوشحال بودیم که فضای سبزی در چند قدمی ماساخته شده است و می توانیم هر لحظه که اراده کردیم، به این بوستان بیاییم و ساعات خوشی راقم بزنیم. چه می دانستیم که امروز از مشکلاتی که برای ما به وجود آمده است، نگران و مضطرب خواهیم بود.

● آب باران راه دررو ندارد

قربانی در ادامه به وضعیت روزهای بارانی اشاره می کند و می گوید: تا ۵ سال پیش که در طبقه دوم خانه مان ساکن بودیم، متوجه چیزی نبودیم؛ اما وقتی به طبقه همکف نقل مکان کردیم، با بوی نم و نشانه های رطوبت روی در دیوار خانه ها روبه روشدیم. در پی شناسایی محل نشت بودیم. با بررسی هایی که انجام دادیم و از طریق دوربین های مدار بسته متوجه شدیم به محض اینکه باران می بارد، حجم زیادی آب پشت خانه های ما جمع می شود و راه دررویی هم ندارد. علت آن هم شیب بندی نامناسب سطح بوستان نرگس است. اوسپس ویدیویی را نشان می دهد که در آن میزان زیادی از آب باران، پشت دیوار خانه شان را کد مانده است و توضیح می دهد: بخشی از این

● خانه هایمان نشست کرده است

در ادامه، بی بی زهر احسینی زو، دیگر شهروند محله عباس آباد، رشته کلام را در دست می گیرد و می گوید: خانه های مانم کشیده است. کمد های چوبی و دیواری خانه های این محدوده به خاطر رطوبت زیاد پوسیده شده و عملاً از بین رفته است. تیغه های داخل خانه ها ترک برداشته، سرامیک های کف خانه مان نشست کرده و... این ها خطرناک است و ممکن است در آینده نزدیک برای شهروندان حادثه آفرین باشد.

خانم حسینی همچنین از وعده هایی می گوید که تاکنون به نتیجه نرسیده است: «تا به حال از طرف شهرداری به سرانجام آمده و از خانه هایمان هم بازدید کرده اند، اما اقدام اساسی برای رفع این مشکل صورت نگرفته است.»

● دستور رسیدگی صادر شد

در پی این گزارش شهردار محله، شهردار منطقه ۳ دستور رسیدگی به مشکل شهروندان محله عباس آباد را صادر کرده است و کارشناسان اداره فنی و عمران و اداره فضای سبز منطقه مأمور بررسی دقیق موضوع شده اند.

شهردار محله نتیجه نهایی بررسی های کارشناسی و اقدامات انجام شده برای رفع مشکل را در آینده نزدیک به اطلاع شهروندان خواهد رساند.

مطالبات مردم از شهردار منطقه



فرزانه شهامت | سوم اردیبهشت، نخستین حضور سید کمال الدین شاهچراغی، شهردار منطقه ۳، در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ در سال ۱۴۰۵ بود. حمید مهدوی نیا، معاون فنی و اجرایی و احمد پور منفردی، رئیس اداره روابط عمومی شهرداری منطقه، نیز شهردار را برای پاسخ گویی هر چه بهتر به درخواست های شهروندان، همراهی می کردند.



تعداد درخواست های مطرح شده

۲۸ مورد

تعداد تماس های شهروندان

۲۱ تماس

تعداد درخواست های نامرتب

۶ مورد

حوزه عمران و حمل و نقل

۹ تماس تلفنی با موضوعات مربوط به این حوزه برقرار شد که درخواست آسفالت کوچه شهید خوراکیان، ۳، بهسازی جدول در بهمن ۴، اصلاح شیب آبریزی در بوستان نرگس و لکه گیری آسفالت در رسالت ۸۶ تا ۹۲ را شامل می شد.

محله های پر درخواست

بیشترین درخواست هایی که از سوی شهروندان مطرح شد، مربوط به محله طبرسی شمالی با ۵ مورد بود. از میان آن ها می توان به ساخت و سازهای غیرمجاز در طبرسی شمالی ۲۴ و ۲۸ اشاره کرد.

حوزه خدمات شهری

شهروندان طی ۶ تماس تلفنی، از وضعیت نامناسب نظافت در فرعی های آیتا... عبادی ۶۹ و ۷۱ و نیز کوچه شهید شهرستانکی ۱۵، تجمع نخاله های ساختمانی در کوچه شهیدان نظام دوست ۳۶ و وفور تخلف سد معبر در طبرسی شمالی ۲۸ گلایه کردند.

حوزه شهرسازی

۷ مورد از درخواست های شهروندان به این حوزه مربوط بود. آن ها از ساخت و سازهای غیرمجاز در رسالت ۴۵، ۶۴ و ۹۲ و شهید هاشمی نژاد ۲۲ گلهمند بودند و درخواست تسریع در اجرای احکام ماده ۱۰۰ صادر شده را داشتند.

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۰۳۹۲۵۸۶۶۷ در پیام رسان ایتا بفرستید.

درس ایثار خانم معلم در منزل

در شرایطی که آموزش مجازی در پایه های ابتدایی، با چالش هایی در یادگیری همراه است، خانم معلم مدرسه تختی در محله پنجتن، ابتکاری قابل تحسین را به کار گرفته است. تکتم کاشف صنعتی با درک دشواری های یادگیری در فضای مجازی، کلاس های درس دانش آموزانش در پایه پنجم را به خانه خود در همین محدوده منتقل کرده است. او در این برنامه، فرصتی فراهم آورده تا مفاهیم درسی که یادگیری آن ها در بستر آنلاین با سختی بیشتری همراه است، به صورت حضوری و با توضیحات عمیق تر و تعامل مستقیم، برای آنان تشریح شود.



مرهمی برای درد بیماران

مهدی نیک رفتار، یکی از فعالان فرهنگی محله التیمور، طرحی برای ارائه خدمات درمانی با تعرفه های حمایتی برای نیازمندان به اجرا درآورده است. شهروندان در این طرح از تخفیف هایی بین ۴۰ تا ۶۰ درصد برای ویزیت متخصصان از جمله مغزو اعصاب، زنان و زایمان، قلب و عروق، اطفال و سایر رشته های تخصصی در درمانگاه شبانه روزی محله پنجتن بهره مندی شوند. نیک رفتار می گوید با این طرح خواستیم نیازمندان بر روند بهبودی و درمان خود تمرکز کنند و هزینه های سنگین درمانی، مانعی در برابر سلامت آنان نباشد.



چشم سالمندان به حرم روشن شد

فعالان فرهنگی کانون بیت المهدی (عج) در محله التیمور، به مناسبت ایام دهه کرامت، طرحی برای دلجویی از بانوان سالمند محله اجرا کردند. در این طرح که با استقبال گرم سالمندان مواجه شد، چشم بیش از ۲۰ بانو به گنبد و گلدسته های حرم مطهر امام رضا (ع) روشن شد. این سفر زیارتی با خودروهایی شخصی شهروندان به صورت جهادی و رایگان انجام شد تا سالمندان، فرصت زیارت و بهره مندی از فضای معنوی حرم را پیدا کنند.

مروراندیشه های شهید مطهری در روضه خانگی

محمدرضا فیضی، سه شنبه های هر هفته، خانه لیلا محمدنژاد در کوچه ابرار ۵ محله شهید قربانی، میزبان روضه خانگی است. جمعی از بانوان محله در این روز در کنار عزاداری و همدلی، به مطالعه و گفت و گو درباره آثار شهید سید مرتضی مطهری می پردازند. محمدنژاد تصمیم دارد در این نشست های هفتگی، همه آثار این متفکر شهید را با همراهی استادان حوزه بازخوانی و تفسیر کند. در چهارمین جلسه این محفل معنوی، کتاب «آزادی معنوی» محور بحث و بررسی قرار گرفت و بخش هایی از آن با توضیحات تکمیلی اساتید حاضر، برای شرکت کنندگان تشریح شد.



واحدهای متخلف زیر ذره بین خدمات شهری

اداره خدمات شهری منطقه ۴ در راستای ارتقای آرامش و بهداشت شهری، طی ماه گذشته، اقدامات نظارتی خود را تشدید کرد. بر این اساس، ۱۱۰۰ خطا برای واحدهای متخلف صادر و همچنین به دلیل فعالیت غیرمجاز یا ایجاد مزاحمت برای شهروندان، ۲۹ واحد صنفی و انبار ضایعات پلمب شد. همچنین برای واحدهایی که به تذکرات قبلی بی توجه بوده اند، ۱۴۵ خطا صادر و در صورت تداوم تخلف، اقدامات قانونی لازم اعمال می شود. در مجموع طی فروردین ماه، ۲۶۹ بازدید میدانی از اصناف توسط کارشناسان این اداره انجام شده که نقش مؤثری در شناسایی تخلفات و رسیدگی سریع به گزارش های مردمی داشته است.

شهر خبر

۴

کلاس های رفع اشکال ویژه نوجوانان محله رده برگزار شد

دانش آموزان پای درس دانشجوین

هفته گذشته در ایام دهه کرامت، دانشجوین جهادی دانشگاه اقبال لاهوری در پایگاه بسیج پنجتن آل عبا (ع) در محله رده حضور یافتند و میزبان دانش آموزان این محله بودند. در این برنامه، کلاس های آموزشی رفع اشکال دروس، آموزش ساخت کاردستی و مسابقات پانتومیم برای نوجوانان برگزار شد.



همایشی به یاد شهدای مدرسه شجره طیبه

هفته پیش، همایش ورزشی بانوان با هدف گرامیداشت یاد و خاطره شهدای مدرسه شجره طیبه میناب در سالن آرامش محله التیمور برگزار شد. این رویداد با استقبال بانوان و دختران روبه رو و مسابقاتی شامل دارت، طناب کشی و داژبال برگزار شد. اجرای گروه سرود دختران دانش آموز مسجد صاحب الزمان (عج) از دیگر بخش های این برنامه بود که تشویق مخاطبان را در پی داشت.

گفت وگو با خانواده شهید ناو «دنا»، ناواستوار یکم ابوالفضل حسینی خزان

به عمق آب هارفت جایی که خدا نزدیک تر است



داستان جلد

۳

قاسم فتحی| این بار، توی خانه شهید حسینی خزان، مطمئن شدم آدم هایی وجود دارند که همه زندگی شان، هر قدر کوتاه هم که باشد، از پیش چیده شده است. خودشان بادرستان خودشان لحظه لحظه اش را کدگذاری کرده اند و چیدمانی دقیق و بقاعده دارد. برنامه ای برای روزهای شگست، برنامه ای برای روزهای پیروزی، برای زندگی، برای مرگ. بعضی روایت ها از لحظه حادثه شروع نمی شوند؛ از سال ها قبل آغاز می شوند. از نشانه هایی کوچک که در زندگی روزمره پنهان می مانند و فقط بعد از رفتن یک آدم معنا پیدا می کنند. روایت ابوالفضل، روایت یک فقدان ناگهانی نیست؛ روایت مسیری است که آهسته و بی صدا شکل گرفت. در دل خانه در محله مسلم شمالی، میان گفت وگوهای ساده بین مادر و پدر و خواهر، با غلظت زیادی از دل نگرانی های معمولی و رؤیاهایی که شاید در ابتدا جدی گرفته نمی شدند. حالا در خانه ای که هنوز در حضور او دارد، هر کدام از اعضای خانواده بخشی از این مسیر را روایت می کنند؛ مادر از نشانه ها و حس هایی که از خیلی قبل تر شروع شده بود. پدر از تردید میان نگه داشتن و رها کردن، و خواهر از روزهایی که ساده گذشت ولی حالا به خاطره های باشکوهی تبدیل شده اند. این روایت، کنار هم که می نشینند، فقط یک داستان از شهادت نیست؛ تصویری است از پسری که انگار از همان ابتدا، راهش را انتخاب کرده بود و آرام آرام، قدم به قدم، به همان جایی رسید که بارها درباره اش گفته بود: جایی در عمق آب، جایی که خدا را می شود نزدیک تر حس کرد.

خواهی که از همان اول، همه چیز را تغییر داد

ابوالفضل فرزند کوچک خانواده بود؛ تنهالپس، بابک خواهر که چند سالی از او بزرگ تر بود. همین تنها بودن، از همان ابتدا او را برای پدر و مادرش عزیز تر و البته نگران از شرابیطش کرده بود. مادرش می گوید از همان سال های نوجوانی، چیزهایی در رفتار او بود که با بقیه فرق داشت. اما نقطه عطف، خوابی بود که پسرش در سوم راهنمایی دید. خوابی که در آن به او گفته بودند قرار است شهید شود. شاید برای خیلی ها چنین خوابی فقط یک تصویر گذرا باشد، اما برای ابوالفضل، این خواب به یک باور تبدیل شد. بعد از آن، نگاهش به زندگی تغییر کرد؛ انگار هدفی پیدا کرده بود که دیگر نمی توانست نادیده اش بگیرد.

ابوالفضل بی آنکه بخواهد مخالفتی علنی کند، مسیر خودش را می رفت. در همان روزها، تمرین ووشو، دنبال کردن برنامه های یگان ویژه و رؤیای پوشیدن لباس نظامی، همه نشان می داد که دلش جای دیگری است اما وقتی فهمید به خاطر تک پسر بودن نمی تواند وارد یگان ویژه شود، ضربه سختی خورد؛ آن قدر که حالش بد شد و به بیمارستان رفت و کارش به ای سی یو کشید. اما حتی این شکست هم او را متوقف نکرد؛ فقط باعث شد مسیر دیگری پیدا کند.

مادرش می گوید: موقع امتحان درس دفاعی، بچه های یگان ویژه آمده بودند توی مدرسه اش و برای پسر هانمایش قدرت داشتند و دل ابوالفضل برای نظامی بودن بیشتر از هر وقت دیگری هوایی شده بود. برای همین خیلی تلاش کرد قبل از سربازی نظامی شود. دلش نمی خواست بروی دانشگاه. با این حال، دو سال را به خاطر پدرش به دانشگاه رفت. با گریه می رفت دانشگاه و با گریه برمی گشت. می گفت برایم سخت است. نمی توانم محیط دانشگاه را تحمل کنم. کنارش ورزش هم می کرد. ووشو کار می کرد. حتی ورزش کردنش هم به خاطر پوشیدن لباس نظامی بود.

از پادگان تا عمق دریا

سربازی برای ابوالفضل، شروعی تازه بود. برخلاف بسیاری که از سختی هایش گلایه دارند، او با اشتیاق از آن حرف می زد. از فرماندهانش، از نظم پادگان، از فضایی که انگار به او نزدیک تر بود. مادرش می گوید: هیچ وقت از سختی ها چیزی نگفت. فقط از جاهای خوبش برای ماترئیف می کرد. از لذت هایش. از شیرینی های پادگان. از بچه ننه بودن فراری بود. به من تا کیدی می کرد از هر مراقبت و رفتاری که باعث بشود اون ترو لوس بار بیاید پرهیز کنم.

در همان دوران سربازی بود که راه ورود به نیروی دریایی را پیدا کرد. بدون اینکه به خانواده چیزی بگوید، پیگیر کار هایش شد و وقتی تصمیمش را اعلام کرد، دیگر همه چیز را ستجیده بود. وارد نیروی دریایی شد. اما باز هم همه هدفش را نگفت. بعد ها مشخص شد که او به دنبال غواصی در عمق دریا بوده؛ یکی از سخت ترین و خطرناک ترین شاخه های نیروی دریایی ارتش. وقتی قبول شد، دیگر انگار چیزی از زمین برایش باقی نمانده بود. در تماس هایش با مادر، از چیزهایی حرف می زد که کمتر کسی تجربه کرده: از سکوت سنگین عمق آب، از تاریکی ای که ترسناک نیست، از حالتی که فقط در آن شرایط می شود درکش کرد. یک بار به مادرش گفته بود: «من در عمق دریا خدا را بهتر درک می کنم.» حتی می گفت بعضی از همکارانش که شاید خیلی باور مذهبی قوی نداشتند، با رفتن به عمق آب دگرگون می شدند و قوت می گرفتند.

انتخاب سخت ترین راه

مادر پسرش را خوب می شناسد. برای همین هر چند جمله یک بار به ما می گوید که ابوالفضل همیشه سخت ترین گزینه را انتخاب می کرد. غواص شدن هم به این سختی ربط داشت؛ مثلاً یادش می آید پسرش لباس های غواصی اش را با دقت و وسواس زیادی نگه می داشت و اجازه نمی داد کسی به آن هادست بزند. می گفت این ها، ناموس من هستند. درباره غواصی مطالعه می کرد، شهادی غواص را می شناخت و تلاش می کرد همه چیز را تا آخرین جزئیات بفهمد.

مادرش می گوید یک بار از او پرسیده بین این همه شاخه و رشته چرا غواصی را انتخاب کرده؛ پاسخ ساده ای داده بود: «چون مملکت به غواص احتیاج دارد.» وقتی به مرخصی می آمد، با شوق از کارش حرف می زد. از عمق، از تجربه هایی که برای دیگران قابل تصور نبود. همیشه به مادرش تا کیدی می کرد درباره کارش با کسی حرف نزنند. انگار می دانست مسیری که انتخاب کرده، مسیری معمولی نیست.

پسر م شهید شد چه بهتر از این؟

وقتی به مرخصی می آمد، از ناو، دنا، زیاد حرف می زد. «دنا» برایش فقط یک محل خدمت نبود، بخشی از رؤیا و هدفش بود. یک بار تماس گرفت و از مادرش اجازه خواست که با این ناو به مأموریت برود: «وقتی زنگ زد صدایش روی بلندگو بود و پدرش هم می شنید. گفت من اگر بروم ممکن است شهید شوم، شاید طوری که حتی پیکری هم در کار نباشد. پدرش ناراحت شد و گفت این حرف ها چیست، جایی که او می رود ربطی به جنگ ندارد.» بعد ابوالفضل شروع کرده بود به وصیت کردن. از مادر بزرگ گفت. از محل دفنش، از چیزهایی که در آن لحظه به نظر عجیب می آمدند. حالا که مادر به آن لحظه فکر می کند، می گوید انگار خودش از پایان مسیرش خبر داشت.

روزی که خبر حمله منتشر شد، مادر در مسجد بود؛ مسجدی دریکی از شهرهای خراسان جنوبی و دور از مشهد. یک پیام کوتاه روی گوشی اش

یک احتمال را مطرح می کرد: شاید زخمی

شده؛ شاید عضوی از بدنش را از دست داده باشد؛ شاید پا نداشته باشد، شاید جفت هایش را از دست داده باشد.

این «شاید» ها، از خود خبر هم سنگین تر بودند. کار به دعاها، شبانه رسید. مادر ابوالفضل آن روزها را این طور شرح می دهد: سر نماز به خدا می گفتم این پسر را جانباز و معلول تحویل من نده. شهید بشود، بهتر است. پسر را خوب می شناختم. این بچه اجازه نمی داد یک لیوان آب بدهیم دستش؛ حالا چطوری می خواهد تا آخر عمر، گوشه ای، بنشیند و اجازه بدهد مادرش کار هایش را انجام دهد.

وقتی خبر قطعی رسید، او گریه نکرد؛ فقط گفت: من یک پسر داشتم و به شهادت رسید. چه چیزی بهتر از این؟

ظاهر شد و همه چیز را به هم ریخت. نمی دانست این همان ناوی است که پسرش روی آن است یا نه. اما دلشوره ای سنگین وجودش را گرفت؛ «به هر حال مادر باره ناود نایام حرف زده بودیم اما آن لحظه که خبر را شنیدم، با خودم گفتم لابد هم سپاه ناود نادر هم ارتش.» اما وقتی تماس ها شروع شد، داستان فرق کرد. فامیل و دوستان، یکی یکی، حال ابوالفضل را می پرسیدند. مادر می گوید: به همه می گفتم او برمی گردد، اما خودم هم مطمئن نبودم، تا اینکه خبر را شنیدم. این سخت ترین روزهای زندگی من بود. اینکه دیرتر از دیگران حقیقت را فهمیدم. اطرافیانم خبر داشتند، اما من هنوز منتظر بودم.

همسرش تک و تنها بار سنگین این خبر را به دوش می کشید و منتظر خبر دیگری بود. تلاش می کرد او را آماده کند. برای همین هر شب



خاطره‌هایی که زنده مانده‌اند

و بیمه داری، حقوق سر موقع است و نگران پاس کردن چک هایت نیستی. این طوری می‌توانی آینده خوبی هم برای زن و بچه‌ات بسازی. ارتشی که باشی از این شهر به شهر دیگری می‌روی و با آدم‌های زیادی آشنا می‌شوی. اما بحث ازدواج و وزن و زندگی که می‌شد، می‌گفت اول من باید به آرزوهای خودم برسم که دست دختر دیگری را بگیرم و بیاورم توی خانه خودم. او هم آرزوهایی دارد که من باید برآورده‌شان کنم. ابوالفضل بیست و پنج ساله بود. اما مسیری رافت که خیلی هادر یک عمر هم به آن نزدیک نمی‌شوند. او زندگی را روی سطح زمین جا گذاشت و به عمق دریا هارفت. برای خانواده‌اش، نبودنش دردناک است. اما این درد با فهمی عمیق همراه شده؛ اینکه او به چیزی رسیده است که می‌خواست. شاید به همین دلیل است که مادرش محکم و باصلابت از او ویژگی‌های پسرش حرف می‌زند. پدرش با وجود دل‌تنگی از انتخابش دفاع می‌کند و خواهرش هنوز بال‌بختند از او یاد می‌کند؛ لب‌خندی که در پس آن، دل‌تنگی و غربت زیادی پنهان است.

وقتی از خواهر ابوالفضل می‌پرسم آیا با برادرش هیچ بحث و درگیری نداشته است، می‌گوید: هیچی. مادر خانه‌مان راحت باهم حرف می‌زنیم. موضوع پنهانی وجود ندارد؛ حتی درباره سخت‌ترین لحظات و مسئله‌ها. نه تعارفی وجود داشت و نه رودربایستی داشتیم. برای خواهر، ابوالفضل بخشی از زندگی روزمره بود. او آرزوهایی می‌گوید که برادرش قبل از رفتن و استخدام در نیروی دریایی ارتش، سخت‌کاری می‌کرد. از صبح تا شب، بادست‌هایی زخمی و خسته. اما حتی در آن شرایط، وقتی تماس می‌گرفت، صدایش پراز انرژی بود. «وقتی ابوالفضل وارد ارتش شد، او خوشحال بود. ذوق داشت. به مادر می‌گفتم: «دوست داری پسرت کنار تو ناراحت باشد یا کاری را که دلش می‌خواهد، انجام دهد و موقع تلفن زدن خوشحال باشد؟» برای همین، همراهش خوشحال بودیم؛ چون داشت از کارش لذت می‌برد. این طور مواقع دیگر سختی‌اش را نمی‌بینی و برای کسی از مصیبت‌ها حرف نمی‌زنی. از نگاه خواهر، ابوالفضل درباره ازدواج جور دیگری فکر می‌کرد. خواهرش می‌گوید: یاد می‌آید به او می‌گفتم می‌روی توی ارتش

میان دل بستگی و باور

پدر که خودش سال‌ها در فضای نظامی بوده است، دلش نمی‌خواست پسرش همان مسیر را برود. بیشتر از هر چیزی می‌خواست بماند، کنار دستش باشد، کمک‌حال روزهای پیری‌اش؛ «دوست داشتم بماند که هوای ما را داشته باشد. گفتم بمان همین جا. برای تو مغازه‌ای راه می‌اندازیم. ولی می‌گفت تو خودت به مامی گفتی باید به این مملکت خدمت کنیم. حرف‌های خودم را به خودم یادآوری می‌کرد. «همین جمله، برای پدر کافی بود. وقتی ابوالفضل خبر مأموریت «دنا» را داد، چیزی را پنهان نکرد؛ چون قرار بود سفری معمولی باشد تا رفتن به دل جنگ. قرار بود بروند و برگردند اما چه کسی از روزهای بعدش خبر دارد؟ تماس‌های مکرر و پرس و جوی اطرافیان، اما ماجرا را به سمت دیگری سوق داد. از اینکه در یک روز پنج نفر با او تماس بگیرند و حال پسرش را بپرسند، دلشوره گرفته بود. او را نگران کرد. کم‌کم فهمید اتفاقی افتاده است ولی هنوز امید داشت.

پدر می‌گوید اولش گفتند شاید زخمی شده و در بیمارستانی در هندوستان یا شاید بنگلادش یا حتی سریلانکا بستری است. اما وقتی شنید باید برای هر اتفاقی آماده باشد، فهمید ماجرا جدی‌تر است. او اول خودش را برای هر خدای آماده کرده بود. پدر می‌گوید بدترین لحظه، زمانی بود که هیچ خبر قطعی وجود نداشت. نه می‌توانستند بگویند زنده است، نه شهادتش را تأیید کنند. گفته بودند مدتی مفقود بوده. همین بلا تکلیفی، از هر چیزی سخت‌تر بود. بالاخره خبر رسید که پیکرش را پیدا کرده‌اند. اول پدر فهمید و نرم نرم، باقی اعضای خانواده را هم از این واقعه باخبر کرد.

چرا به ناو دنا حمله شد

روز ۱۳ اسفند سال ۱۴۰۴ ناوچه نظامی دنا که از یک رزمایش بین‌المللی در کشور هند برمی‌گشت، در بحبوحه حمله دشمن آمریکایی صهیونی به کشورمان در سواحل سریلانکا، توسط دواژ در زیر دریایی آمریکایی هدف قرار گرفت و از بین ۱۳۶ خدمه آن ۱۰۴ نفر به شهادت رسیدند و بیکر ۲۰ نفر از آن‌ها پیدا نشد. ناو دنا در زمان رزمایش به هیچ سلاحی مسلح نبود و رئیس‌جمهور آمریکا در پاسخ به اینکه «چرا به این ناو حمله کرد؟» گفت برای سرگرمی و تفریح این کار را کرده است.

حمایت گروه جهادی حضرت زینب (س) از نیازمندان، با حفظ کرامت همراه است

گره‌گشایی در سکوت، مهرورزی در عمل

۴



راه تجربه

فرزانه شهامت انگدستی دردخل و خرج ماهیانه را هر طور بود آبرومندانانه تحمل می‌کردند اما نمی‌دانستند به سرزنش‌های روبه‌افزایش خانواده عروس، چه جوابی باید بدهند. از یک سو، به خانواده عروس، حق می‌دادند که با گذشت چند سال از دوران عقد دخترشان، توقع تعیین تاریخ عروسی را داشته باشند و از سوی دیگر با هر بار رفتن به بازار و دیدن قیمت ملزومات زندگی، دست از پادراز تر به خانه برمی‌گشتند. قصه رنج این خانواده و سر خوردگی پسر نودامادشان که به گوش گروه جهادی حضرت زینب (س) در محله گلشور رسید، ما چرا به سمت روزهای خوش وصال، ورق خورد.



شامل دو سه نفر که تحقیقات میدانی را انجام داده‌اند، می‌دانند فقط. تحویل بسته‌ها هم در منزل مدد جونیست قرار گذاشته می‌شود یکی دو چهارراه بالاتر یا پایین‌تر.

● موفقیت ○ اتحاد، رمز

گروه جهادی حضرت زینب (س) که سرگروه‌های آن پنج نفر و زیرشاخه‌هایشان نا شمارند، در انجام تکالیف انسانی و اسلامی‌شان نسبت به نیازمندان، منعطف‌اند و برای خود چارچوبی خشک و سخت، قائل نیستند؛ هر جا، هر نیازی را احساس کنیم، به لطف‌خدا می‌توانیم سعی می‌کنیم آن را رفع کنیم. همین تازگی‌ها، عزیزی از هم‌محله‌ای‌هایمان را شناسایی کردیم که در آستانه انجام عمل جراحی قرار داشت. شرایط جسمی‌اش طوری نبود که از پس نظافت خانه‌اش بر بیاید. باید دست به کار می‌شدیم. آن‌طور که مسئول گروه جهادی حضرت زینب (س) می‌گوید، خانم‌های گروه جهادی، آستین‌های همتشان را بالا زدند و روز تمام وقت گذاشتند تا برای رضای خدا و شادی دل هم‌محله‌ای‌هایمان، خانه‌ها را تمیز کنند و سروسامان ببخشند. آشپزی و طبخ‌شام برای قدردانی از حافظان امنیت، برگزاری میز خدمت برای معاینه رایگان بیماران نیازمند محله و حمایت از کسب و کار بانوان سرپرست خانواری که به دلیل شرایط اقتصادی، دچار مصیقه شده‌اند، نمونه‌های دیگری است که حاضران جلسه به آن اشاره می‌کنند. با تاکید روی نکته مهمی که رمز پویایی گروه جهادی حضرت زینب (س) به شمار می‌رود و علی‌اصغر عزتی، رابط گروه جهادی و هیئت امنای مسجد، این‌طور بیان می‌کند: همه ارکان مسجد، از امام جماعت محترم تا آقایان هیئت‌امنا و پایگاه بسیج، پای کار و همراه گروه جهادی هستند. اگر نبود این حمایت و همراهی، کارمان پیش نمی‌رفت و نمی‌توانستیم از کار مردم، گره‌گشایی کنیم.

● به امید فرصتی دیگر

صدای اذان از بلندگوهای مسجد جواد الائمه^(ع)، آسمان خیابان علامه طباطبایی را پر کرده است. نماز مغرب که تمام می‌شود، حجت الاسلام پنجتینیان، امام جماعت مسجد، میکروفن را به دست می‌گیرد و در باره این جهیزیه، توضیحات مختصر به نمازگزاران ارائه می‌کند. بعد از آن جوان تهرانی خواهد نماز عشا که تمام شد، در مسجد بماند و کمک‌کننده برای انتقال جهیزیه به واتی که مقابل در مسجد توقف کرده است. او به اهالی تأکید می‌کند که خانواده نیازمند، از هم‌محله‌ای‌هاست و آبرویشان باید حفظ شود. برای همین، وانت مملو از جهیزیه، بدون تزئین، تشریفات و بدرقه، به مقصد مورد نظر خواهد رفت. اهالی، دلگرم از اقدام نیک که با کمک هم رقم زده‌اند، در سکوت به صحبت‌های حاج آقاگوش می‌دهند، به امید توفیق انجام کار خیری دیگر.

● بذری که جوانه زد

هر کدام از وسایل زیبا و کاربردی که سمت چپ محراب چیده شده، قرار است یکی از آرزوهای زمین‌مانده زوج جوان را برآورده کند. مثلاً این یخچال فریزر ۲۰ فوتی، ظروف چینی و سرویس‌های بلورین، جای ساز قابلمه‌های چدن، آب تصفیه‌کن، کفش‌های پاشنه‌دار اسپید عروسی، کت و شلوار خوش دوخت دامادی و اقلام بسیار دیگری که هر کدامشان به وضوح، نشانه‌هایی از مهربانی به هم‌نوع و اعتماد به خادمان گروه جهادی را یدک می‌کشند.

«بعد از پنج شش سال کار، خدا را شکر اهالی محله گلشور، اعتماد کرده‌اند به ما و وقتی برای برآورده کردن نیاز یک خانواده، فراخوان می‌دهیم، رویمان را زمین نمی‌زنند و در کوتاه‌ترین زمان، درخواستمان را اجابت می‌کنند.» این‌طور که بی‌بی احترام ساقی، مسئول گروه جهادی حضرت زینب (س) می‌گوید، آن‌اویل که کارهای جهادی این گروه خیراندیش، کلید خورد، به اندازه فراهم کردن این جهیزیه که دست‌کم ۱۰۰ میلیون تومان ارزش دارد، نبود.

اوزمان را به یک دهه پیش برمی‌گردانیم و می‌دهد: راستش ما کارمان را با ذبح یک مرغ شروع کردیم. خوب یادمان است که روزهای آخر از دهه پایانی ماه صفر بود. در حلقه کوچک دوستان و اطرافیان، فراخوان دادیم و بانداک مبلغی که جور شد، یک مرغ را ذبح کردیم که به یک خانواده نیازمند تقدیم شد. ماه بعد، شد دو تا مرغ سه تا و به مرور بیشتر شد. با خواهران پایگاه بسیج خیزران در مسجد جواد الائمه^(ع) صحبت کردیم و برنامه قربانی اول ماه را آوردیم جزو برنامه‌های ثابت مسجد تا جایی که به ۱۷ مرغ در ماه رسید اما باز هم کار به همین جا محدود نشد.

● حفظ کرامت نیازمندان

تهیه بسته‌های معیشتی برای خانواده‌های نیازمند محله، کمک‌های درمانی به بیماران تنگ‌دست، بسته‌های تحصیلی برای دانش‌آموزان مستعد و کم‌برخوردار، تأمین اقلام ضروری زندگی برای زوج‌های نیازمند؛ خانم ساقی این نمونه‌ها را با کمک رفقای جهادگری که در جمع‌مان حضور دارند، فهرست می‌کند. نمونه‌هایی که با کم و کیف مشابه در دیگر گروه‌های جهادی نیز دیده و شنیده‌ایم. آنچه عملکرد او و دوستانش را متفاوت کرده، صحبت‌های از اینجابه بعد اوست: «اسمش هست که محله گلشور، مردمانی برخوردار و متمکن دارد. بررسی‌های مان‌شان می‌دهد بین این جمعیت غالب، هستند خانواده‌های نیازمندی که با آبرومندی تمام، دارند زندگی می‌کنند. حفظ کرامتشان، حین کمک‌رسانی برایمان خط قرمز است.» محمد جهانی که بین فعالان مسجد جواد الائمه^(ع) به دلیل تنوع توانمندی‌هایش به آچار فرانسه معروف است، روی صحبت‌های ساقی، این‌طور صراحت می‌گذارد: هر کمکی که برای خانواده نیازمند هم‌محله‌ای‌ها آماده می‌شود، بسته‌حمایتی باشد، جهیزیه، لوازم تحریر یا هر چه، من نوعی و دیگر دوستان مسجدی و خیران، از نشانی خانواده نیازمند، خبردار نمی‌شویم. نشانی را حلقه‌ای کوچک در گروه جهادی



درباره تیم ده نفره‌ای که به تولید محتوا و نشر در فضای مجازی مشغول‌اند

راویان حماسه محله بلال

۳



که در کانال‌های ۹ مسجد فعال محله بلال، باز نشر داده می‌شود. برخی از این محتواها به دلیل سطح بالای حرفه‌ایگری در فرایند تولید، در کانال‌های اسم و رسم دار با چند صد هزار عضو هم منتشر شده‌اند. «حسن پور این‌ها را می‌گوید و کوتاه می‌گذرد از کنار همه وعده و وعیدهایی که برای حمایت سخت‌افزاری از کارگروه، از سوی برخی ارگان‌ها داده شد و در حد حرف، باقی ماند. همچنان مردم، حامیان اصلی خادمانشان در کارگروه رسانه محله بلال هستند.

● به عشق وطن

دنیا برای اسمان نظام دوست، خبرنگار کارگروه رسانه محله بلال، خلاصه شده است در دویدن‌هایی که زندگی را برایش تندتر از همیشه کرده است. او که دانشجوی رشته علوم تربیتی است، می‌گوید این سبک از زندگی، به ویژه در روزهای پس از آغاز جنگ تحمیلی سوم را با اعتقاد، انتخاب کرده است: «بلافاصله بعد از اتمام کلاس‌های مجازی دانشگاه، می‌روم تجمع شبانه و گرفتن مصاحبه‌های مکتوب و تصویری را شروع می‌کنم. مسئولیت یکی از غرفه‌ها در حاشیه تجمع رسالت ۵۵ هم با من است. شب که برمی‌گردم خانه، خستگی برایم مانده است و فردا، باز درس است و هماهنگی برای کارهای اجتماع شب. باید‌های زندگی روزمره، کلاس‌های دانشگاه، شروع اجتماع، گرفتن مصاحبه و عکس و...» نفس راست می‌کند و با مرور تجربه یک و نیم ساله‌اش در وادی خبر، ادامه می‌دهد: این دویدن‌ها از سر عشق به وطن است. خودم را مسئول می‌دانم در قبال خون رهبر شهید و هم وطنان مظلوم. به شعارهایی فکر می‌کنم که همیشه می‌دادم و می‌گفتم راه شهدا را ادامه می‌دهم. کاش قدم‌های کوچکم مؤثر باشد.

بودم. با این حال دست تنها بودم و باید همکارانی آموزش دیده و کاربلد را از بین جوانان و نو جوانان محله، انتخاب می‌کردم. فراخوان دادم در کانال‌های محلی و حدود چهل نفر داوطلب شدند. با بررسی رزومه‌ها و سوابقشان، به گروهی ده نفره رسیدیم و کار را کلید زدیم. حدود ۵۰ روز پیش.

● پست‌های ثربازدید

از هفده ساله تا بیست و دو ساله؛ سن و سال اعضای کارگروه، از این قرار است. مدیر کارگروه رسانه محله بلال از چارتی می‌گوید که برای نظم در کارها، تهیه کرده و اعضا را در زیرشاخه‌های خبرنگار، فرهنگی رسانه، محتوای رسانه، تولید رسانه و پشتیبانی، تقسیم کرده است. محل اصلی خدمت در محله، اجتماع‌هایی است که در میدان امام حسین (ع) و نیز رسالت ۵۵ شکل می‌گیرد.

نتیجه کار گروهی اعضا شده است تولیداتی از دل اجتماعات محله



فرزانه شهامت، میان‌مردمانی که بیش از دوماه است به سنگربانی در خیابان‌ها مشغول‌اند و با آمدن نشان به میدان، برای دشمن قداره‌کش، خط و نشان می‌کشند. باید کسانی باشند برای ثبت این حضور در حافظه تاریخ؛ راویانی که از نخستین شب‌های خلق حماسه مردم، با اعتقاد به این وادی قدم گذاشته‌اند. ابزارشان قلم است و دوربین و باهنرمندی، به تولید محتوا و نشر آن در فضای مجازی مشغول‌اند. کارگروه رسانه محله بلال، در زمره سربازان بی‌نام و نشانی هستند که بدون چشمداشت مادی، به تاریخ‌نگاری خیزش مردم می‌پردازند.

● تولد یک کارگروه

تنها چند روز پس از آغاز جنگ تحمیلی سوم، جلسه‌ای مهم در شورای اجتماعی محله بلال برگزار شد. خروجی‌اش، بسیج امکانات محله و شکل‌گیری آرایشی متناسب با شرایط جنگی بود. بنام کارگروه‌هایی برای این منظور تشکیل شود که یکی از مهم‌ترین هایش کارگروه رسانه بود. کار، تنها از جوانانی برمی‌آمد که زبان دنیای رسانه را می‌دانند و در خواب فضای مجازی را بلدند.

«من، یاسر حسن پور، دانشجوی مهندسی عمران و نماینده جوانان در شورای اجتماعی محله بلال، مسئولیت را پذیرفتم و شدم مسئول کارگروه رسانه محله. «یاسر از تنگ بودن وقت می‌گوید و گزینشی که باید روی انتخاب اعضای کارگروه، به دقت صورت می‌گرفت. وادی رسانه، چیزی نبود که بشود بی‌گدار به آب زد و هر ناشناسی را برای حضور در آن دعوت کرد؛ حسن زاده می‌گوید: «دوره‌های مختلف کار در فضای مجازی و سواد رسانه را قبلاً گذرانده

شهروند محله شهید قربانی با نیسانش در خدمت جبهه انقلاب است

سپر دفاعی محله

۴



هم دست به خیر هستید.

چطور؟

بدانم صاحب بار نیازمند واقعی است، راه

می‌آیم و دستمزد کمتری می‌گیرم. نمونه‌اش

بنده خدایی به من معرفی شد که می‌خواست

جهیزیه دخترش را جابه‌جا کند. خانمی بود سرپرست

خانوار، کرایه مسیر ۷۰ هزار تومان بود اما من فقط ۴۰ هزار تومان

گرفتم. خیلی خوشحال شد و از ته قلب دعا می‌کرد. خدا برکتش را

می‌دهد.

تبدیل گواهی‌نامه‌تان از پایه یک به پایه سه،

یعنی فرصت خدمت به مردم و انقلاب، برایتان کمتر شده

است؟

به نظر من، خودم و ماشینم در خدمت اجتماع شبانه محله هستیم

و افتخار می‌کنم اگر بتوانم قدمی بردارم.

● چه کار می‌کنید آنجا؟

از طریق هیئت انصارالمهدی (عج) که اعضایش مثل خودم از اهالی مجتمع‌های مسکونی ابرار هستند، فهمیدم همسایه‌ها برای تجمع شبانه می‌روند میدان فجر یا چهارراه برق. مسیر دوری بود خدایی. دست به دست هم دادیم تا اجتماع مردمی نزدیک مجتمع‌ها در پنجتن ۳، ۵۰ پا بگیرد. جمعیت از ۱۵ نفر شروع شد و الان رسیده است به ۴۰ نفر.

● نقش نیسان آبی شما در شکل‌گیری این اجتماع چه بود؟

تامدتی که سن و داربستی در کار نبود، باند بلندگوها و جایگاه سخنران روی نیسان من بود. حالا هم هر شب که مراسم تمام می‌شود، وسایل را می‌ریزند عقب نیسان و می‌برم تا انبار برای شب‌های بعد.

● با این حساب، شب‌ها فرصت باربری را ندارید.

بله از حدود ۷:۳۰ تا ۱۱:۳۰ شب که برمی‌گردیم خانه، درگیر هستم. اعتقاد دارم به کاری که انجام می‌دهم و خدا هم درست می‌کند.

● با چه انگیزه‌ای به این مسیر ادامه می‌دهید؟

اول این را بگویم که کار من در برابر نظامی‌هایی که با غسل شهادت می‌روند پای لانچر، هیچ است. من فقط تلاش می‌کنم چون می‌دانم این اجتماع‌ها برای دشمن مثل موشک دردآور است. دوست ندارم اجنبی‌ها وارد کشورمان بشوند. می‌خواهم برای خودمان مستقل باشیم.

مرد جاده را چه به یک جانشستن؟! محمد صبوری نژاد را شاید بشود لایه‌لایه راندگی‌هایش، چند دقیقه‌ای خالی و خلوت پیدا کرد. او ۲۲ سال از عمر پنجاه ساله‌اش را در راهی گذرانیده است که سوای نان‌آوری برای خانواده‌ای پنج نفره، رنگ و بوی خدمت به خلق خدا را دارد.

جابه‌جایی ارزاق عمومی با کامیون میان بنادر و شهرهای مختلف کشور، وظیفه‌ای است که او حاضر نشد حتی در بحبوحه جنگ دوازده روزه و احتمال حمله دشمن به بنادر و محموله کالاهای اساسی نیز آن را ترک کند.

شهروند محله شهید قربانی که به تازگی به دلیل از کار افتادگی، ناچار به راندگی با خودرو نیسان شده است، همچنان از خودرو و هنر راندگی‌اش برای خدمت به جبهه انقلاب، استفاده می‌کند.

● بیمه از کار افتادگی می‌گیرید؟

نه متأسفانه. تأمین اجتماعی می‌گوید باید سنم به شصت سالگی برسد.

● امورات خانواده چطور می‌گذرد؟

شغل من فقط راندگی است. حالا که نمی‌شود بروم جاده، با همین نیسان آبی، خرج خودم و وزن و بچه‌ها را جور می‌کنم.

● اهالی محله می‌گویند در این شرایط اقتصادی، باز



طلاب، گلشور، ایتار، تلگرد، وحید، فجر، رده، پنجتن، شهید قربانی
التمور، کوی مهدی

محلات منطقه‌ها

راه آهن، فاطمیه، گاز، مسلم، دروی، سپس آباد، طبرسی شمالی، عباس آباد
رسالت، خیرآباد، بهمن، خواجه ربیع، مهر مادر، بلال، قرقی، مهرگان



یکی از بخش‌های جذاب این اجتماع برای نوجوانان، دو خودرو
آبی و صورتی بود که سلاح و پنچستر رویش جانمایی شده بود و نوجوانان
دختر و پسر می‌توانستند با آن عکس یادگاری بگیرند.



پار سارضایی هر شب در اجتماع خیابان پنجتن پرچم دار
است. او وقتی فهمید اجتماع دهه نودی ها قرار است
شکل بگیرد، خودش را رساند و تا آخر مراسم با عشق،
پرچم می‌چرخاند.



۴ اجتماع نوجوانان منطقه ۴ در بوسطن ارم برگزار شد دهه نودی‌ها پای کار انقلاب

محمدرضا فیضی | عصر سه شنبه گذشته، در آستانه سالروز ولادت
حضرت رضا (ع)، دهه نودی‌ها در پارکینگ بوسطن ارم گرد هم آمدند؛
اجتماعی که با استقبال نوجوانان روبه‌رو شد. کودکان و نوجوانان در این
مراسم با حمل پرچم سه‌رنگ ایران، با آرزایان امام و رهبر شهیدان تجدید
بیعت کردند و وفاداری خود را به رهبر جوان کشور نشان دادند. حضور مداحان مطرح
شهر در این اجتماع مردمی، شور و هیجان نوجوانان را مضاعف کرده بود. بسیجیان
حوزه ۴ ناحیه میثم، اداره فرهنگی شهرداری منطقه ۴ و خادمان شهید گمنام بوسطن ارم
در برگزاری این مراسم مشارکت کردند.



میلاذ غفوریان که دهه نودی است، به همراه مادرش در مراسم
شرکت کرده. می‌گوید: تفاوت این جمع با اجتماعاتی که هر شب شرکت
می‌کنم، این است که بیشتر شرکت‌کننده‌ها، هم‌سن و سال خودم
هستند. برنامه‌هایی که تا الان برگزار شده، مثل مداحی سید مصطفی
قدمگاهی، جذاب و پرنرزی بوده است.



فاطمه نیک‌نظام ۱۲ سال دارد و برای اولین بار با سلاح آشنا
می‌شود. می‌گوید: فکرش را نمی‌کردم که اسلحه این قدر سنگین
باشد. اما به دست گرفتن آن حس غرور آمیزی ایجاد می‌کند. من هم
آماده‌ام از وطن‌مان دفاع کنم.